

چرا تحریم ؟

اکثر هموطنان در ذهن خود "تحریم انتخابات" را نوعی برخورد ایستا، بغض آلود، کینه توزانه و قهرآمیز با مقوله انتخابات تلقی میکنند. و این مسئله به نظر من برداشت درستی نیست. انتخابات عملی ترین شکل شرکت فردفردیک جامعه در اداره امور و مسئولیتهائی است که این اداره طلب میکند. شرکت در اداره امور، با واسطه و از طریق انتخاب اشخاصی است که به تشخیص مردم میتوانند خواستهای آنها را جامعه عمل بپوشانند. حق رأی دادن زمینه اصلی انتخابات است که در ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر به این شرح بیان شده است "هرکس حق دارد در اداره عمومی کشور خویش، مستقیماً یا از طریق نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید" و "اراد ملت باید از راه انتخابات و درصداقت انجام گیرد" ... در این صورت انتخابات مظهر اراده مردم و سنجشی برای صداقت حاکمیت و مرتبه مردمسالاری در یک جامعه است. هدف انتخابات شرکت افراد یک جامعه در تأمین برابری حقوق و آزادی در همه وجوهاتش (آزادی بیان، عقیده، شغل، سکونت، ...) و رشد کشور میباشد. و همانطور که در اعلامیه حقوق بشر آمده، افراد در انتخاب وکیل خود باید آزاد باشند. درحقیقت چنانچه اشخاص را از این حق انتخاب آزاد وکیل، محروم کنند، حق انتخاب او را از بین برده اند. و شرکت او در انتخابات معنی خود را از دست میدهد. درضمن، رأی دادن یک وظیفه هم هست، زیرا هر فردی فراخور استعداد خویش، برای احقاق حقوق و بهزیستی خود و هموعانش باید فعال باشد. این فعال بودن وظیفه ای را برای افراد یک جامعه ایجاد میکند، و آن شرکت در انتخاب کردن (یا کاندید شدن) بهترین و شایسته ترین است. اما اگر مردم خود نتوانند بهترین و شایسته ترین را به صورت آزاد برگزینند، یعنی کاندید شدن به صورت آزاد نباشد، مردمسالاری معنی خود را از دست میدهد، زیرا انتخابات آزاد و مردمسالاری در رابطه تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند.

دروضعیتی که اکنون ایران در آن قرار دارد، مردم در برابر پیش آمد انتخابات مجلس هفتم، چهار نوع برخورد میتوانند داشته باشند:

۱- برخورد اول مربوط میشود به آندسته از مردم که هوادار قانون اساسی موجود میباشد و معتقدند (یا وظیفه خود میدانند و یا موقعیتشان ایجاب میکند) که بهترین نوع اداره جامعه از طریق ولایت مطلقه فقیه جاری میشود، خواستار تقویت جناح راست یا "تمامیت خواه" میباشد و در انتخابات شرکت کرده و به کاندیدهای این جناح رأی میدهند. در سنجش افکاری که خیرنامه امیرکبیر به عمل آورده است، تعداد آنان ۹ درصد واجدین شرایط رأی دادن است.

۲- برخورد دوم را کسانی دارند که خواهان تغییراتی هستند و معتقدند وضع موجود در بن بست است و کارایی ندارد. اما برای تغییرات نه برنامه ای در چشم انداز میبینند، نه هدفی روشن، و تنها ابزار تغییرات مسألت آمیز، یعنی انتخابات آزاد را در دست ندارند. در صورت شرکت نکردن در انتخابات، احساسشان بر این است که رأی ندادن خود نوعی کمک کردن به وضع موجود است، زیرا چشم انداز دیگری جهت تغییرات در ذهن خویش ندارند و از کسانی هم که در گذشته با وعده های تغییرات، به ارگانهای دولتی دست یافتند، ناامید شده اند. (البته مسئولیت این ناامیدی متوجه آنهایی است که بدون داشتن برنامه و ابزار روشنی با وعده های خود نور امید را در دل مردم روشن کردند بدون توجه به آینده کاری که میکنند. با کمال تأسف اکنون شاهد تکرار همان سیاست هستیم). این عده با منطق اشتباه "انتخاب بدتر" و بابتی اعتمادی و نداشتن امیدی به گشایش، در انتخابات شرکت میکنند. اینان همانند بخشی از اصلاح طلبان، عقیده دارند چنانچه مجلس در دست اصلاح طلبان نبود، وضع از اینهم که هست بدتر میشود. و قانع اند به اینکه "وضع از اینهم که هست بدتر نشود" و امیدی به بهبودی ندارند. با این منطق در انتخابات شرکت میکنند و به هر کاندیدی از اصلاح طلبان که شورای نگهبان تأیید کند رأی میدهند. تصور نمیشود تعداد این افراد همسنگ انتخابات قبلی باشد. طبق نظر سنجی خیرنامه امیرکبیر، چنانچه شورای نگهبان صلاحیت کاندیدهای اصلاح طلبان را تأیید کند، (البته با قید "انتخابات آزاد" که بعداً تصحیح شد) حداکثر ۱۴ درصد کل واجدین شرایط رأی دادن میباشد.

۳- برخورد سوم را آندسته از مردم دارند که خواهان تغییرات هستند، اما امیدی به هیچیک از جناحهای رژیم ندارند. ابزاری هم برای ایجاد تغییرات در دست ندارند و از هرگونه اصلاحات ناامید شده اند، در اثر سرخوردگی در انتخابات شرکت نمیکند. در حقیقت، موقعیت را برای احقاق حقوق خویش مناسب نمیدانند و به دلیل نبودن تشکیلات مدنی و احزاب مستقل از قدرت، خود را در تنهائی عاجز از انجام مهمترین وظیفه سیاسی و عملی که نسبت به خود و جامعه دارند حس میکنند. طبیعی است چنین افرادی نسبت به جامعه ای که خود در اداره آن نقشی ندارند، احساس غربت نمایند. عده ای از میان آنها رفته رفته در خود فرومیروند و به منطق "گلیم خود را از آب بیرون کشیدن" روی میاورند. اینگونه افراد که عموماً در قشر با استعداد جامعه جای دارند به فکر تأمین منافع حال و آینده خویش می افتند و روزبه روز فاصله شان از جامعه بیشتر میشود و در نتیجه به تقویت فرد گرایی در جامعه منجر میشود. تعداد این افراد نسبتاً بالا است و در نظرسنجی سایت خیرنامه امیرکبیر حدود ۴۲ درصد میباشد (کسانی که با شرط برگزاری رفراندوم در

انتخابات شرکت خواهند کرد). البته دسته ای هم هستند که اصولاً نسبت به سیاست بی تفاوتند و هرگز در انتخابات شرکت نکرده و نمیکنند که از عده بسیار ناچیزی تشکیل شده اند.

۴- برخورد چهارم با مقوله انتخابات، تحریم آنست. این عده هم در پی نداشتن امیدی به هیچیک از جناحهای حاکمیت، یا قانونی ندانستن آنها، شرکت در انتخابات را نوعی همیاری در قانونشکنیها و تقویت قدرت انحصار طلب تلقی میکنند. که البته در میان آنها طیف های کوناگونی یافت میشوند که میتوانند هیچگونه سختی با یکدیگر نداشته باشند. دلیل آن هم وجود فراوان گروههای سیاسی در آن است. عده تحریم کنندگان، برطبق آمار سایت امیرکبیر، ۳۵ درصد میباشد، و این در صورتی است که هم رفراوند برگزار شود و هم کاندیداهای اصلاح طلبان مورد تأیید شورای نگهبان قرار بگیرند. در غیر اینصورت، محتمل است (طبق نظر سنجی مذکور) تعداد تحریم کنندگان انتخابات به ترتیب، ۷۷ درصد و ۴۹ درصد بشود.

در یک نظر اجمالی، در مورد طبیعت چهار گروه مذکور میتوان گفت، گروه نخست که از اول انقلاب با درصدی بسیار ضعیف و تقریباً ثابت، اما فعال و آماده هرنوع از خود گذشتگی، همواره سد راه رشد و مردمسالاری بوده است. این عده بدون اراده شخصی، همواره مسئولیت اعمال خود را از طریق مذهب، متوجه رهبران خود میدانند. رأی دادن را نه یک امر سیاسی و اجتماعی ووظیفه، که یک فریضه دینی تلقی میکنند و به همین دلیل به اشخاصی رأی میدهند که "قدرت دینی" توصیه مینماید. هدف از انتخابات برای این گروه، آزادی و مردمسالاری و حقوق و عدالت و رشد و... نیست. بلکه هدف آن را مناسبات سیاسی معین و مشخص میکند. این امر در صحبتهای رهبران این گروه به خوبی قابل فهم است: اگر در انتخابات شرکت نکنید دشمن یا امریکا... چنین و چنان. یا با شرکت خود در انتخابات مشت محکمی بر دهان... بزنید و غیره.

گروه دوم که خواهان آزادی و مردمسالاری و رشد و... میباشد، در مجموع از جهت اخلاق سیاسی شباهت زیادی به گروه اول دارد، الی اینکه در حق خود آن پایمردی و ثبات قدم که گروه اول در ناحق خود دارد را ندارد. با قرارداد مسئولیت اعمال خویش بر دوش رهبران خود، بیست سالی است به دنبال سراب آزادی و مردمسالاری دوان است. تعداد آنها در انتخابات خرداد ۷۶ به اوج خود رسید. اما به دلیل افکار آزادیخواهانه و رشدياب، به سرعت متوجه سراب شد و اکنون در برزخ تصمیم بسر میبرد.

گروه سوم که جلوتر از گروه دوم حرکت میکند، اکنون از برزخ تصمیم به در آمده و قصد آن دارد که سرنوشت خویش را خود به دست گیرد. با کمال شغف و امید باید گفت که تعداد آنها اکنون تعیین کننده است.

افراد گروه آخر هم که به نظر میرسد در کار خود جدی تر هستند، تلاششان بر این است که با فعال شدن، زمینه را عملاً برای بدست آوردن حقوق و آزادیهای مردم فراهم آورند. به وعده های قدرتمداران و انحصار طلبان باور ندارند و خود را آماده میبینند تا سرنوشتشان را خود به دست گیرند.

و اما چرا تحریم؟

تحریم اگر از روی منطق صورت پذیرد، در حقیقت انتخاب "تحریم" تلقی میشود. این عمل خود، به دلیل نقد آزاد نبودن انتخابات، شرکت در انتخابات است و هم، به دلیل هدفمند بودن آن در جهت احقاق حقوق و آزادیها، یک نوع رأی دادن است. در نتیجه، این عمل در حقیقت شرکت نکردن در انتخابات نیست، بلکه شرکت در تحریم استبداد است. در این صورت، شرکت در تحریم، شرکت فعالی است که پیام حق و آزادی را در وجود تحریم کننده حمل میکند. این عمل نه تنها وظیفه ای را که انسان در قبال جامعه دارد ضعیف نمیکند بلکه آن را تقویت می نماید و انسان را بامسئولیت میکند، که این امر خود، زیربنای رشد و شکوفائی یک کشور است. در اینصورت وظیفه هرروشنفکر و سیاستمدار و گروهها و احزاب سیاسی که خود را معتقد و مقید به مردمسالاری میدانند اینست که با تشریح و تقویت "تحریم" از انزوای محتوم مردم جلوگیری کنند تا مردمسالاری بتواند تحقق یابد.

یکی از فروض مردم، به مثابه محرکی برای شرکت وسیع در انتخابات بعد از خرداد ۷۶، شکسته شدن مدار تمامیت خواهی حاکمیت توسط جناحی از قدرت حاکم (اصلاح طلبان) بود. شکسته شدن مدار تمامیت خواهی، یعنی ورود انسانهای جدید با افکار جدید و سلیقه های دیگر و اندیشه های نو در عرصه سیاست و اداره امور. مردم میبینند که در طول قریب به ۷ سال، حتی در حد تواناییهایی که این جناح در اختیار داشت، در این مورد کاری صورت نگرفته است. همواره رابطه سالاری، بجای ضابطه، اساس مدیریت را تشکیل میدهد که یکی از معضلات اساسی کشور است. در مورد تقویت و تشکیل نهادهای مدنی و احزاب عملاً کاری صورت نگرفته است. و... با کمال تأسف مردم شاهد آنند که حلقه "تمامیت خواهان" و "اصلاح طلبان" همچنان بسته است و اختلافات آنها در عمل، در محدوده همین حلقه دور میزنند. وبه این دلیل، از زمانی که تمامیت خواهان به این مسئله پی بردند که اصلاح طلبان یارای خروج از این حلقه انحصاری را ندارند، و در به اجرا در آوردن وعده هائی که قبل از انتخابات به مردم داده بودند جدی نیستند، اطمینان پیدا کردند که مسئله آنها هم مسئله "قدرت" است، فارغ از حضور مردم تمام ابزارهای قانونی و غیر قانونی را بر ضد آنها بکار انداختند.

تا این حلقه شکسته نشود و با جامعه همزج نگردد، پیروزی در قدرت، از آن تمامیت خواهان خواهد بود. ضامن پیروزی آزادی فقط مردمند که اصلاح طلبان از آنها بر حذر بودند. حقیقت اینست که اگر چند نشریه هنوز منتشر میشوند و یا انتقاداتی در سطح جامعه و یادر سخنرانیها شنیده میشوند، نه به خاطر حضور اصلاح طلبان در مجلس است و نه به خاطر ریاست جمهوری آقای خاتمی، بلکه این حدی از فشار است که جامعه به حاکمیت اعمال میکند و حدی از تحمل است که حاکمیت میتواند از خود نشان دهد. هرچه فشار جامعه بالاتر رود، تحمل قدرت هم فزونی میگیرد. و برعکس، هرچه

فشار از سوی جامعه کم شود، تحمل حاکمیت هم کم میگردد. تحریم انتخابات اگر از روی عقل و منطق و به صورت سازمان یافته باشد، فشاری بس عظیم، بلکه کارساز به اقتدارگرایی وارد میآورد و آن را به سوی مردمسالاری سوق میدهد. در این راستا، این امید شرکت در انتخابات بعد از خرداد ۷۶، برای مردم ره آوردی غیر از یأس و ناامیدی نداشت. به نظر میرسد که تکرار آن جز خیانت به روند آزادیخواهی و مردمسالاری نتیجه دیگری در بر نداشته باشد.

علت دیگر لزوم تحریم انتخابات، ابهاماتی هستند که زائیده شرکت کردن در چنین انتخاباتی میباشند. از جمله اینکه، در انتخابات مجلس ششم از طرفی گفته میشد اصلاح طلبان با نظارت استصوابی مخالفند و آن را خلاف قانون قلمداد میکنند، از سوی دیگر همانها مردم را به شرکت در انتخابات و انتخاب کاندیدهای تأیید شده توسط شورای نگهبان تشویق میکردند. که در پی آن میلیونها نفر به پای صندوقهای رأی رفتند. اگر کمی انصاف به خرج دهیم و به عنوان یک ناظر بیطرف به قضایا بنگریم، این رأی دانهها در درجه اول تأییدی هستند بر عمل شورای نگهبان در مورد رد صلاحیت بخش زیادی از کاندیداها، و در درجه دوم، انتخاب نمایندگان. چگونه با این شرکت وسیع مردم در انتخابات می توان به شورای نگهبان گفت مردم با کارهای شما مخالفند؟ از سویی به آنها گفت عمل شما خلاف حقوق و آزادیها و قانون اساسی است، از سوی دیگر کاندیدهای منتخبش را مورد تأیید قرار داد؟! از این نوع رأی دانهها چنین تلقی میشود که مسئله مردم، اجرای قانون و قانون شکنی نیست، بلکه اینست که چه کسی کجای قدرت را اشغال کند. به دلیل همین ابهامات، تجربه اصلاح طلبی به شکست انجامید. شرکت در چنین انتخاباتی همایشات کردن با وضع موجود است. و تحریم آن، اقدام به تحول وضع به کمال میباشد. چنانچه مردم ایران، بنا به توصیه بخشی از روشنفکران (اصلاح طلبان فعلی) از اولین انتخابات ریاست جمهوری آقای رفسنجانی، یعنی قریب ۲۰ سال با شرکت در انتخابات، به امید برقراری مردمسالاری، با وضع موجود در حال همایشات هستند، و از نتیجه دخواه فرسنگها فاصله داریم. نباید فراموش کرد که مردم با وعده و وعیدهای مبهم و بی اساس، با سردارسازندگی و سردار اصلاحات خواندن آقای رفسنجانی بود که به پای صندوقهای رأی رفتند، اما در عمل همان وضع منجمد پابرجا مانده است. در انتخابات باید هدفی روشن و وسیله ای روشن در دست داشت، در غیر اینصورت انتخابات معنی ارزشی خود را از دست میدهد و به باند بازی تبدیل میشود. در انتخابات مجلس گذشته، از سوی کاندیدها نه هدف روشنی ارائه شد و نه وسیله روشنی برای به عمل در آوردن وعده هایشان ارائه کردند. در عمل هم معلوم شد مجلسی که خود وسیله ای برای "قدرت" است و نه مردم، به کار اهداف مردمسالارانه نمی آید. نتیجه این ابهامات چیزی جز پائین آوردن فشار جامعه به انحصارگری نمیباشد. به همین علت، در پی هرائتخاباتی، انحصارگران در راهی که میروند راسخ تر از قبل میشوند. نباید دراموری که به آزادی و حقوق مربوط میشوند ذره ای کوتاه آمد. نمی توان با آنچه که به حقوق و آزادیها مربوط میشوند معامله نمود، و اگر بده بستانی صورت گیرد، در اصل برسر قدرت است، نه در رابطه با حقوق و آزادیها.

علت بعدی، عملکرد مجلس ششم است. رد مصوبه های مجلس که به نحوی به حقوق بشر و آزادیها ربط پیدا میکنند از سوی شورای نگهبان نمیبایست مجلس را از تحرک بیندازد. اصولاً مجلس قانونگذاری که زیر بار قانون شکنی میروود و به کار خود ادامه میدهد، نه مجلس قانونگذاری است و نه وکلای آن وکلای مردمند. ولی در هر حال این مجلس دستش برای انجام کارهای مفید محدودی باز بود اما تحرک نداشت. برای مثال: بودجه ای که مصرف اقتدارگرایی و مبارزه با آزادیها و ... میشود، ظاهراً توسط شرکتهای عمومی غیر دولتی و رانت خواری و اقتصاد بیمار کشور تأمین میشود. در پی سخنان آقای خامنه ای که مجلس و حکومت را تشویق به رسیدن به مسائل اقتصادی مردم میکرد، اگر دغدغه خاطری در این مورد وجود میداشت، می بایستی از این موقعیت استفاده میشد و زمینه را برای سالم سازی اقتصاد کشور فراهم آورد. یا در مورد قاچاق و یا اعتیاد میشد کارهای جدی انجام داد. تمام کمبودها را نمیتوان به گردن "اقتدارگراها" گذاشت. به نظر میرسد تنها یادمان مجلس ششم که میتواند ماندگار باشد، مواضع و سخنان شفاف و روشن و شجاعانه خام حقیقت جو باشد.

بنابراین، تحریم انتخابات به منزله رأی منفی دادن به حلقه بسته انحصارطلبی است. این تحریم یک انتخاب است که هم هدف روشن دارد و هم وسیله روشن. هدف آن، انتخاب مردمسالاری و نه گفتن به ابهامات، کم کاریها، انحصارطلبی ها، رابطه بازیها، قانون شکنی ها و زورگویی از هر نوعش میباشد. وسیله اش هم حضور مردم با شرکت نکردن فعال خود در انتخابات، نه از روی تسلیم و ناامیدی، بلکه با پویائی و آگاهی و احساس مسئولیت در قبال تحریم انتخابات میباشد. اصلاح طلبان واقعی میتوانند با پا نهادن در این راه گذشته ناکام خود را جبران نمایند. در اینصورت چنانچه اقتدارگراترین هم به مجلس روند، مجبور خواهند شد از اصلاح طلبان فعلی مردمسالارانه تر عمل کنند. زیرا در آن صورت، ملت دیگر ملتی نخواهد بود که بتوان با آن هر کاری را به انجام رساند.